

بررسی تطبیقی حقوق بشر در آموزه‌های محافظه‌کاری و سنت‌گرایی

محمد کریمی پرویز^۱

علی شیرخانی^۲

علی محسنی مشتقین^۳

چکیده

حقوق بشر، مفهومی است که همپای خود بشر قدمت داشته و در یک فرآیند تاریخی و تدریجی و گذار، در دوران مختلف بسط یافته است اما معنی اصطلاحی حقوق بشر حتی در سنت و اندیشه حقوق غرب که خاستگاه حقوق بشر امروزی نام گرفته، سابقه‌کهنی ندارد و تا قبل از انقلاب فرانسه هرکجا سخن از کرامت انسان و برابری و عدالت بود، تحت عنوان حقوق طبیعی از آن نام برده می‌شد. بنابراین حقوق بشر حاصل نگرشی نوبه انسان و جهان است. این نگرش جدید، واکنش‌های متفاوتی به دنبال داشته؛ عده‌ای این دیدگاه را راهی به رهایی و پیشرفت انسان ارزیابی کردند؛ و در صدد تحکیم مبانی آن برآمدند. در مقابل، برخی این نگاه را حاصل انحراف بشر از مسیر طبیعی تاریخ توصیف کردند، آن را نفی کردند و در جهت حفظ ارزش‌ها و سنت‌های گذشته کوشیدند. نماینده محافظه‌کاری، ادموند برک و نماینده سنت‌گرایی، نصر می‌باشد. سنت‌گرایان از مهم‌ترین منتقدان حقوق بشر هستند. دغدغه آنان حفظ سنت‌ها و ارزش‌هایی است که دنیای مدرن به مقابله با آنها برخاسته است. در تمامی اعصار و قرون؛ این سنت‌ها ارج نهاده شده‌اند و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته‌اند اما در دوره جدید این روند دستخوش تغییر و دگرگونی شده است.

واژه‌های کلیدی: حقوق بشر، سنت‌گرایی، مدرنتیه، سنت و حقوق طبیعی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

۲. استاد گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

rooz1357@gmail.com

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

مقدمه

حقوق بشر، صرف نظر از ریشه و پیشینه‌ای که ممکن است در هر یک از ادیان، تمدن‌ها و فرهنگ‌های گوناگون داشته باشد، محصول دوران جدید است. دورانی که در پی تحولات عمیق و گسترده در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، دینی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی به منصفه ظهور رسید و خود را با ویژگی‌هایی چون انسان محوری، خردگرایی، علم باوری، زمینی کردن، فردباوری، آزاداندیشی، سنت ستیزی، دین پیرایی و افسون زدایی معرفی کرد. در بطن و متن این تحولات، انقلاب فرانسه به وقوع پیوست و حقوق و آزادی‌های فردی در قالب اعلامیه‌ای رسمی به رسمیت شناخته شد. امواج حق طلبانه و آزادی خواهانه انقلاب فرانسه به سرعت، مرزهای جغرافیایی را درنوردید و در کشورهای دیگر نیز اثرگذار شد. پس از جنگ جهانی دوم و پی افکندن نظامی نو بر جهان در قالب منشور سازمان ملل متحد، حقوق بشر پا به عرصه نظام هنجارسازی بین‌المللی نهاد و در قالب اسناد و سازمان‌ها و فعالیت‌های مختلف، تبدیل به یکی از کانونی‌ترین گفتمان‌های جهانی شد.

از آنجا که حقوق بشر حاصل نگرشی نو به انسان و جهان بود، این نگرش جدید، واکنش‌های متفاوتی به دنبال داشت. در این راستا، سنت‌گرایان از پیشروترین و مهم‌ترین منتقدان حقوق بشر هستند. دغدغه آنان حفظ سنت‌ها و ارزش‌هایی است که دنیای مدرن به مقابله با آنها برخاسته است. نقطه آغازین این تحولات از مغرب زمین شروع شد، بنابراین سنت‌گرایی غربی بسیار پیش از سنت‌گرایی شرقی شکل گرفت و به عنوان جنبشی ضد مدرن خود را معرفی کرد. همزمان با ورود اولین امواج مدرنیته به مشرق زمین، سنت‌گرایی شرقی نیز ظهور یافت. در ایران نیز، با ظهور نخستین بارقه‌های دگرگونی، شمار زیادی از داعیه داران دین و سنت و فرهنگ در مقابل آن واکنش دادند و به مقابله با آثار آن پرداختند. حقوق بشر نیز به عنوان رهاورد دنیای مدرن، از دید منتقدان سنت‌گرایی غربی و شرقی مصون نمانده است. در میان سنت‌گرایان غربی، ادموند برک از نخستین کسانی بود که به مخالفت با انقلاب فرانسه و اعلامیه حقوق بشر و شهروند برخواست و از این رو می‌توان، او را پیشروترین منتقدان حقوق بشر محسوب کرد. انتقادات او اغلب، به نام دفاع از سنت‌ها صورت گرفته است که از این جهت لقب «پدر سنت‌گرایی» را به او داده‌اند. از میان سنت‌گرایان ایرانی نیز، اندیشه‌های سیدحسین نصر، به عنوان یکی از چهره‌های برجسته سنت‌گرایی در سطح داخلی و جهانی است و می‌توان وی را از پیشروترین سنت‌گرایان در دنیای

معاصر دانست.

در همین راستا، این پژوهش به ارزیابی دو دیدگاه از ادموند برک به عنوان سنت‌گرای غربی و سیدحسین نصر به عنوان سنت‌گرای شرقی پرداخته شده است. اما پرسش این است که آنان چه انتقاداتی به حقوق بشر در مفهومی که مدنظر است وارد می‌کنند؟ آیا نقد آنان متوجه مبانی حقوق بشر است یا محتوای آن؟ آیا انتقادات در صدد نفی و انکار حقوق بشر است یا اصلاح آن را مطلوب خود قرار داده است؟ پژوهش حاضر می‌کوشد تا با رویکردی تطبیقی میان اندیشه‌های ادموند برک و سید حسین نصر، به این پرسش‌ها پاسخی مناسب بدهد.

۱. تعریف حقوق بشر

حقوق بشر به زبان فرانسه *droits l'homme* و به انگلیسی *Human Rights* و به عربی حقوق الانسان نامیده شده است. حقوق بشر حقوقی است که انسان به صرف انسان بودن و نه به دلیل موقعیت خاص یا ویژگی خاص دارا می‌باشد. (طالسی، ۱۴۰۰: ۱۳۷) طبق نظریه مکاتب آزادیخواه عبارت است از حقوقی که لازمه طبیعت انسان است، حقوقی پیش از پیدایی دولت وجود داشته و مافوق آن است و بدین جهت دولت‌ها باید آن را محترم بشمارند.

حقوق بشر را در سطوح ملی و بین‌المللی اینگونه تعریف کرده‌اند: «متوجه حمایت از افراد بشر در مقابل رنج‌ها و مشقات ساخته دست انسان‌ها و موانع قابل اجتنابی است که از طریق اعمال محرومیت، بهره‌کشی، اختناق، آزار و اذیت کلیه اشکال سوء رفتار توسط گروه‌های سازمان یافته و قدرتمندی از انسان‌ها به وجود آمده است». (آقایی، ۱۳۸۴: ۳۳) پروفیسور بادوان نیز در تعریف حقوق بشر می‌گوید: «حقوق بین‌الملل بشر یا حقوق اساسی نوع بشر مجموعه امتیازاتی که با توجه به شأن و مقام انسان شکل گرفته است. فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل بشر، اعتلای منزلت این حقوق بوده است، تا آنکه با رعایت موازین آن در سراسر جهان، همه افراد به صورتی یکسان از این امتیازات بهره‌مند گردند». (فلسفی، ۱۳۷۵: ۲۵۷) دانلی در پاسخ به این پرسش که حقوق بشر چیست؟ بیان می‌دارد: «حقوق بشر حقوقی است که هر فرد، صرفاً از آن جهت که انسان است، دارا می‌باشد» (Donnelly, 1982: p. 303) کرانستن نیز حقوق بشر را «نامی که در قرن بیستم به حقوق طبیعی سنتی داده است»، توصیف می‌کند. (Cranston, 1973: p. 1) این تعاریف نشان دهنده آن است که هر چند عنوان حقوق بشر ممکن است یک پدیده

جدید باشد، اما مفهوم آن بسی قدیمی تر از آن است و هر موجود انسانی، به طور طبیعی نسبت به آن استحقاق دارد. از نظر حقوقی می توان حقوق بشر را مجموعه ای از امتیازات متعلق به افراد یک جامعه و مقرر در قواعد موضوعه دانست که افراد به اعتبار انسان بودن و در روابط خود با دیگر افراد جامعه و با قدرت حاکم، با تضمینات و حمایت های لازم، از آن برخوردار می باشند. (هاشمی، ۱۳۸۴: ۱۲) بنابراین قواعد حقوق بشری، مجموعه ای از اصول و قواعدی است که بر مبنای آن افراد یا گروه ها صرفاً به دلیل انسان بودن از استانداردهای رفتاری خاص برخوردار گشته یا از اختیاراتی بهره مند گردند. و به طور کلی می توان گفت که حقوق بشر: «مجموعه ای از ارزش ها، مفاهیم، اسناد و سازوکارهایی است که موضوع شأن حمایت از مقام و منزلت و کرامت انسانی است». (فلسفی، همان: ۲۵۹) ولی به علت تفاوت در مبانی معرفت شناسانه و هستی شناسانه در تدوین این نظامات حقوق بشری، شاهد بروز تعارضات هنجاری میان غرب و جهان اسلام هستیم و غرب می کوشد تا از حقوق بشر به عنوان یک ابزار برای اعمال فشار بر کشورهای اسلامی استفاده نماید. (محمودی کیا، ۱۴۰۰: ۱۴۳)

بنابر آنچه بیان شد روشن می شود که حقوق بشر به دنبال تضمین حقوق اساسی افراد بشر بوده و شامل اعطاء حقوق مشخص آنان می باشد که مقصود از آن: «حکومت، قانون عادلانه، آزادی بیان و اجتماعات، مصونین جان و مال و آزادی های ویژه ای چون حقوق اقتصادی، مصونیت از تبعیض و حقوق بیگانگان با تمام زیر شاخه ها، چارچوب های منطقی اجرایی و وجود ضمانت اجرای آنهاست». (بوشهری، ۱۳۸۷: ۶)

۲. سنت و سنت گرایی

سنت گرایی^۱ در معنای عام، هرگونه عکس العمل نسبت به پدیدارهای دنیای مدرن را شامل می گردد که داعیه و سودای بازگشت به جهان سنتی را دارد. (ابک، ۱۳۸۴: ۱۹۰) در تعریفی دیگر، سنت گرایی را «آموزه ها و اصول کسانی که از قبول و تبعیت سنت دفاع می کنند و سنت را قابل اعتمادتر از افکار، احساسات و افعالی می دانند که بر اثر تجربه و تفکر شخصی حاصل آمده است». (ملکیان، ۱۳۸۱: ۳۵۷)

در برابر این معنای عام، معنای خاص سنت‌گرایی، اشاره به جنبش فکری‌ای دارد که در اوایل قرن بیستم با تلاش‌های رنه گنون^۱ آغاز گشت و با آثار کسانی چون آناندا کی کوماراسومی^۲، فریتهوف شوان^۳ و سید حسین نصر ادامه یافت. سنت‌گرایی در این معنا با عناوین دیگری چون حکمت خالده، حکمت جاویدان و جاویدان خرد شناخته شده است.

سنت‌گرایی در هر دو معنای خود پیوند تنگاتنگ با دین دارد و خود مدعی است که دین را هم شامل می‌شود. سنت‌گرایی معمولاً با مفاهیم نزدیک و مشابهی چون محافظه‌کاری، بنیادگرایی و تفکر سنتی اشتباه گرفته می‌شود. محافظه‌کاری مخالفت با تغییرات به ویژه تغییرات حاد و تند و نوعی گرایش به حفظ وضع موجود است؛ اما سنت‌گرایی سودای بازگشت به جهان سنتی را دارد. (پویا، ۱۳۸۷: ۱۲)

میان سنت‌گرایی و بنیادگرایی مرزها تاریک‌تر و مبهم‌تر است. برخی نسبت میان این دو واژه را وابسته به تعریفی می‌دانند که از هر یک داریم: «اگر مراد از بنیادگرایی دینی نهضت یا طرز تلقی دینی‌ای باشد که ظاهرگراست و مراد از سنت‌گرایی دینی مجموعه آموزه‌هایی باشد که کسانی مانند گنون و شوان تعلیم می‌کنند، در این صورت، بنیادگرایی دینی مخالف و در برابر سنت‌گرایی دینی است، اما اگر مراد از سنت‌گرایی دینی، التزام دقیق به باورهای سنتی باشد، در این صورت این دو اصطلاح بر امر واحدی دلالت دارند». (ملکیان، ۱۳۸۱: ۳۶۵) علاوه بر موارد فوق سنت‌گرایان را باید از کسانی که سنتی می‌اندیشند و یا سنتی زندگی می‌کنند، تفکیک کرد. سنت‌گرایان گروهی هستند که با اطلاع از ماهیت و مدرنیته و ارکان آن، تبدیل به جنبشی ضد مدرن شده‌اند و به صورت آگاهانه و در جهت مقابله با پیامدهای مدرنیته، ادعای بازگشت به جهان سنتی را دارند. این افراد خود لزوماً سنتی نیستند بلکه ممکن است روش زندگی آنان کاملاً جدید و مدرن باشد. بر همین اساس است که تفکر سنت‌گرایی همواره با این انتقاد رو به رو بوده است که رهبران و نمایندگان این مکتب همواره دم از بازگشت به سنت‌ها می‌زنند اما خود از مدرن‌ترین ابزارهای تکنولوژی و جدیدترین امکانات معیشتی بهره‌مندند.

1. Rene Gunon
2. Ananda K. Comaraswamy
3. Frithjof Schuon

۳. اندیشه‌های حقوقی برک

برک برای سال‌ها نماینده مجلس عوام انگلستان بود و عمده زندگی‌اش در عرصه سیاست انگلستان سپری شد. در آن زمان دو حزب پرنفوذ ویگ و محافظه‌کار بر سر قدرت بود که وی یکی از اعضای حزب ویگ بود. سرلوحه عملکرد سیاسی ویگ‌ها مقابله با اعمال قدرت خودسرانه دولت بود.

شخصیت غالب و حرفه سیاسی برک مبتنی بر مباحثه و جدال و اعتراض بود. دلیری، شجاعت، تمرکز فکر، عدم علاقه به پست و مقام و احترام به افکار و احساس دیگران از خصوصیات برجسته او بود. او از محدود دولتمردانی بود که تا پایان عمر راست‌کردار و مستقل باقی ماند. (Langford, 2004: 85) او با دقت مسائل سیاسی زمانه خود را پیگیری می‌کرد و نگاه سیاسی او از مرزهای بریتانیا فراتر می‌رفت و واقعیات و تحولات سیاسی دیگر کشورها و ملت‌ها را نیز کاوش و ارزیابی می‌کرد و اوضاع و احوال سیاسی را با نگاهی انتقادآمیز و هشدار دهنده تفسیر می‌کرد. (جونز، ۱۳۸۳: ۱۲۲)

در رأس اندیشه‌های حقوقی برک قانون طبیعی اخلاقی وجود دارد که منتسب به خداوند است. این قانون مقدم و مستقل از دولت است و معیاری برای سنجش و اعتباربخشی به قوانین انسانی است. برک معتقد است که قوانین حقوقی و اخلاقی، هیچ یک محصول ابداع بشر نیستند بلکه بشر تنها اعلام‌کننده این قوانین است. این در حالی است که او نمود این جهانی قانون اخلاقی را، قانون بریتانیا می‌داند که از سوی خداوند و محصول یک تکامل تاریخی است. قانونی که پادشاه نیز نمی‌تواند آن را زیر پا بگذارد، چرا که مشروعیت او نه برگرفته از نهاد سلطنت، بلکه از سوی خداوند است. بنا بر باور برک «برای نظم و آرامش و سعادت جامعه انسانی، هیچ چیز زیانبارتر از این نیست که هرکس حق داشته باشد هر قانونی را که خواست وضع کند و یا قوانین مشروعیت خود را از نهاد خود دریافت دارد». (Reader, 1977: 52)

۴. نقد سنت‌گرایانه برک بر حقوق بشر

انتقاداتی که برک بر حقوق بشر وارد می‌کند عمدتاً در «تأملاتی در باب انقلاب فرانسه»، توجیه و تفسیر شده‌اند. کتاب دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت نخست آنکه دو سوم حجم کتاب را به خود اختصاص داده است، مبتنی بر نقد آزادی است و بر اساس این نظر که فرانسویان در درک

حقیقت آزادی به خطا رفته‌اند. قسمت دوم کتاب تحلیلی است از ایده برابری که به اعتقاد برک در نهایت به اعمال زور و اجبار خواهد انجامید. با نگرشی کوتاه به این اثر او، انتقاد او بر حقوق بشر را در سه نقد می‌توان دسته بندی کرد:

۱-۴. نقد سیاسی

الف) آزادی: از دیدگاه برک، آزادی یک حق طبیعی نیست، بلکه محصول به سختی فراهم شده تاریخ است. برک آزادی را در مفهوم انتزاعی خود، جزء مواهب بشری می‌داند که نمود عملی آن در قانون اساسی بریتانیا است. وی بر این باور است «هنگامی که مردم هیأت اجتماع عمل کنند، آزادی به منزله قدرت است» (Burke, 2003:54). با این وجود او به آزادی‌های فردی چندان خوش بین نیست. از دیدگاه وی «آزادی حق انجام آن چیزی است که دلخواه یک شهروند است، اما باید دید این دلخواه چیست؛ پس به هر چه دلخواه فردی باشد نمی‌توان با نظر احترام نگریست و باید آن را با معیارهایی منطبق ساخت. (آبادیان، ۱۳۸۴: ۱۲) حاکمیت ملی، صلح و نظم، اخلاق و مذهب، حق مالکیت و آداب و رسوم مدنی و اجتماعی معیارهایی هستند که آزادی باید با آنها همسو باشد در غیر اینصورت آزادی حاصلی جز شر نخواهد داشت. بنابراین برک، به آزادی اعتقاد دارد اما همانند بسیاری از متفکران معتقد است که بی حد و مرز گذاشتن آزادی به هرج و مرج خواهد انجامید و به ناچار باید محدودیت‌هایی را بر آن بار کرد. محدودیت‌هایی که برک بر آزادی قرار می‌دهد، دایره‌ای گسترده تر از محدودیت‌هایی دارد که در اسناد حقوق بشری آمده است. از دیدگاه او تداوم هر حیات اجتماعی مستلزم تحدید تمایلات و شهوات آدمیان است. مهار کردن اراده‌های مشتت و تحت ضابطه و قاعده در آوردن آنها بر عهده قدرتی مثل حکومت خواهد بود که بر تمایلات انسان‌ها لگام زند و آنها را سامان‌دهی کند.

آزادی تنها منفعتی میان منافع بی‌شمار یک جامعه است. منافعی که در ارتباط و وابستگی متقابل آدمیان نمود می‌یابد و تنها در زیر لوای یک دولت مدنی متمدن است که تأمین می‌شود. نتایجی که از کاستی فهم فرانسویان منتج شده و در قانون اساسی آنها تبلور یافته از آنجا که بازتاب فهم نادرستی از آزادی است، توان تأمین آزادی را نخواهد داشت. آزادی نباید به گونه‌ای تفسیر شود که حاکمیت در نهایت نتواند از قدرت توده مردم که می‌تواند ویرانگر و زیانبار باشد، جلوگیری کند. در اینجا نیز برک محدودیت بیشتری بر آزادی بار می‌کند. آزادی مورد نظر برک

بیش از آنکه متعلق به شهروندان باشد، ابزاری در دست حکومت است و این حکومت است که مرزهای آن را تعیین می‌کند. بر این اساس می‌توان گفت که برک با حقوقی که به موجب اسناد حقوق بشر به شهروندان داده شده است تا به موجب آن اعتراض و مخالفت خود را با دولت و حکومت اعلام کنند، مخالف است.

ب) **دموکراسی: برک**، دموکراسی را شرم‌آورترین نوع حکومت توصیف می‌کند. در چنین حکومتی رأی و نظر مردم بهترین معیار برای تعیین حکومت است و قانون تنها می‌تواند برخاسته از اراده آنان باشد. برک نظر خوش بینانه‌ای نسبت به توده مردم و تصمیم‌گیری آنها ندارد، چرا که آنان را به دور از عقل و حکمت می‌داند. از این رو او خواستار حکومت اشراف است و بر این باور است که حق رأی نیز باید به اشراف محدود گردد، زیرا طبقات بالا از فهم و درک بیشتری نسبت به اوضاع و شرایط جامعه برخوردارند و شایستگی افزون‌تری برای حکومت کردن و یا تعیین حاکمان دارند، چرا که آنان مخزن عق و فرهنگ گذشته و سنت‌ها و ارزشهای تمدن انسانی‌اند. بنابراین افراد حقیق به صورت فردی و جمعی نباید به حکومت دست یابند.

در مقابل این افکار ضد دموکراتیک برک در جایی دیگر حق را به مردم می‌دهد، «من از جمله افرادی نیستم که فکر کنم مردم هرگز اشتباه نمی‌کنند. آنان به کرات و در حال خشم و غضب هم در کشورهای دیگر و هم در این کشور دچار خطا بوده‌اند. ولی با تأکید می‌گویم که در همه برخوردها میان آنها و حکمرانانشان، بیشتر حق با مردم بوده است. هنگامی که نارضایتی‌های عمومی بسیار رواج یافت به خوبی می‌توان تأکید و تصدیق کرد که به طور کلی نوعی نارسایی و کاستی در اساس مشروطیت یا در عملکرد حکومت وجود دارد. (جونز، ۱۳۸۳: ۴۳۷) برک در اینجا حق را به مردمی می‌دهد که به نظر او از عقل و حکمت به دورند و در رویارویی میان عموم مردم و نهاد حکومت، این بار جانب مردم را می‌گیرد. به نظر می‌رسد برک در این زمینه کمی دچار تشمت و تناقض است. از یک سو می‌خواهد قدرت و قداست نهاد سلطنت را حفظ کند و میدان را از دیگری رقا خالی کند اما از سوی دیگر دیگر افکار دموکراتیک زمانه او به شدت در حال گسترش است و تجربه‌هایی که او از دنیای پیرامون خود دارد، او را وادار می‌کند تا گاه به نفع مردم، از دیدگاه‌های تند خود عقب‌نشینی کند. این بدین معنا نیست که او ممکن است موافق دموکراسی دانست اما او گاه ناچار می‌شود بر اساس شرایط و تجربیات خود، مردم را محق بداند. البته اعتراض و اعتصاب مردم، به معنای حق آنها بر این کار نیست، بلکه بدین معناست

که حکومت در جایی به خطا رفته است.

۲-۴. نقد تجربه گرایانه

از مهم‌ترین اصول اندیشه‌های برک دیدگاه تجربه‌گرایانه اوست که خود مبتنی بر سنت‌گرایی اوست. در این دیدگاه سنت‌ها، آداب و رسوم، اخلاقیات و قانون نتیجه یک فرایند رشد در مدت طولانی هستند که در تعامل نهادها با یکدیگر و در پرتو شرایط و اوضاع مختلف در بوته نقد و آزمون قرار گرفته‌اند. همین تسلسل تاریخی ارزش‌ها و سنت‌هاست که بشر را از توحش ابتدایی، به سوی فرهنگ و تمدن ارتقاء داده است. برک معتقد است: «اگر هرکسی فقط اندوخته‌ای اندک از عقل دارد، پس جامعه دارای بزرگترین ذخائر عقلی است». (جونز، ۱۳۸۳: ۴۷۷) او معتقد است در نهادهای اجتماعی ذخائر عظیمی از عقل انباشه شده است و این ذخائر برای هر کس تا زمانی که زنده است و در سایه چنین نهادهایی به سر می‌برد، قابل استفاده است. با چنین دیدگاه تجربه‌گرایانه‌ای، برک نمی‌تواند حامی و مدافع حقوق بشر باشد، چرا که حقوق بشر، طومار همه عهدنامه‌ها و قوانین گذشته را درنور دیده است. حقوق بشر برای برک با انقلاب فرانسه گره می‌خورد. انقلابی ویرانگر که بسیاری از سنت‌ها و نهادهای ارزشمند و مقدس گذشته را که در نتیجه تجربیات طولانی بشر به دست آمده بود، سرکوب ساخته است. او به حقوق بشر تازه از راه رسیده، بی‌آنکه قبلاً در بوته نقد و آزمون قرار گرفته باشد، سوءظنی عمیق دارد.

۳-۴. نقد اجتماعی

الف) برابری: امروزه برابری یکی از مهم‌ترین و بدیهی‌ترین اصول و مبانی حقوق بشر محسوب می‌شود. ایده‌ای که براساس آن «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و به طور مساوی از حمایت قانون برخوردار شوند».^۱ در دیدگاه‌های سنت‌گرایانه برک چنین اصلی مورد انتقاد قرار گرفته است. برک معتقد به نوعی نظم طبیعی موجود است که مبتنی بر برابری نیست، بلکه بنا شده بر یک سلسله مراتبی است که هر کس در آن جایگاه تعیین شده‌ای

۱. ماده ۱۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر

دارد. این نظم طبیعی را نمی‌توان به صورت وضعی و قراردادی تغییر داد. برک با یکسان کردن قوانین برای همه و برابری برای تمام افراد در برابر قانون مخالفت می‌ورزد، چرا که آن را تلاشی می‌داند که در بطن خود ما را به نظامی علیه طبیعت رهنمون می‌سازد. در واقع بُعد دیگر مخالفت برک با انقلاب فرانسه، ایده برابری طلبی آن است. (Stanford encyclopedia of philosophy, En, E. Burke: 2020: 67)

ب) انقلاب: او انقلاب را طغیانی خشونت‌بار در مقابل سنت‌ها و ارزش‌های دیرین می‌داند که تجربه‌ها و واقعیت‌های پیچیده جوامع انسانی را نادیده می‌گیرد. برک نسبت به هیجانانگیز تربیت نیافته و غیراجتماعی که تحت نوعی تمدن اکتسابی رشد و پرورش می‌یافت آگاه و بدبین بود. او همواره در تلاش بود تا باطل بودن نظریاتی که مبتنی بر سرکوب‌گری و بازدارندگی و سست‌کننده قوانین اجتماعی است را نشان دهد. (Reader, 1977: 62)

او انقلاب را توحشی زاییده دل‌های سرد و مغزهای آشفته می‌داند که از هر نوع حکمت و درایت به دور است. او در حرکت به سوی پیشرفت و شکوفایی، معتقد به اصلاحاتی آهسته و پیوسته بود. او سیاستمداران را به این روش دعوت می‌کرد: «یک سیاستمدار واقعی همواره در این اندیشه است که چگونه باید از امکانات موجود به بهترین شکل استفاده کند. باید در عین حفظ دستاوردهای مدنی، راهی نیز برای رشد و ارتقاء آنها یافت. (Burke, 2003: 53)

۵. افکار و اندیشه‌های سیدحسین نصر

سیدحسین نصر را می‌توان یک سنت‌گرا در مفهوم خاص، به شمار آورد. سنت‌گرایی در ایران، بیش از هر کسی با نام وی عجین شده و پیوند خورده است. او از کسانی است که خود داعیه سنت‌گرا بودن را دارد و در آثار خود به تفصیل درباره این مفهوم سخن گفته است.

نصر امروزه یکی از برجسته‌ترین و شناخته‌شده‌ترین چهره‌های متفکران دینی در سراسر دنیاست. از او کتب و مقالات زیادی تاکنون به چاپ رسیده است که اکثر آنها به زبان فارسی و دیگر زبان‌ها ترجمه شده است که عمده آنها پیرامون دین، سنت و نقد مدرنیته است. در میان اندیشه‌های نصر، افکار دینی او بر سایر اندیشه‌هایش حاکم است به طوری که تقریباً پرداختن او به هر موضوع ریشه گرفته از اعتقادات دینی و سنتی اوست.

در میان اندیشه‌های نصر، به برخی از مبانی و اصول حقوق بشر نیز نقد وارد شده است،

هر چند نصر به تفصیل و به طور خاص به مقوله حقوق بشر به عنوان رهاورد دوران مدرنیته پرداخته و به طور پراکنده از آثار او به دست می‌آید.

۱-۵. نقد فلسفی (مفهوم حق)

یکی از بنیادی‌ترین تحولاتی که پس از انقلاب فرانسه به وقوع پیوست، دگرگونی مفهوم حق از حق سنتی به حق مدرن بود. مفهوم جدیدی که تمامی حقوق بشر از دل آن متولد شده است. بر این اساس تمامی ابناء بشر از حقوقی ویژه که ریشه در منزلت انسانی آنها دارد برخوردارند، بی‌آنکه در مقابل این حقوق تعهد، تکلیف یا مسئولیتی را بر عهده داشته باشند. اما برداشت نصر از مفهوم حق برداشتی سنتی و برگرفته از دین است. نصر بر این باور است که، در اسلام آزادی بدون مسئولیت و در واقع حقوق بشر بدون الزامات وجود ندارد الا در صورتی که تکالیفمان را در قبال خداوند پذیرفته باشیم، هیچ‌گونه حقوق طبیعی یا ذاتی نداریم زیرا ما خودمان خویشتن را به وجود نیاورده‌ایم... مسلماً حقوق بشر در اسلام وجود دارد و این حقوق در شریعت مشخص شده است اما این حقوق بر مسئولیت استوار است. (نصر، ۱۳۸۴: ۶۱) از این عبارات چند نکته قابل برداشت است: نخست آنکه؛ نصر عنوان کلی حقوق بشر را می‌پذیرد، به عبارت دیگر از دیدگاه او حقوق بشر مطلوب است اما او برخورداری از این حقوق منوط به انجام تکالیف و مسئولیت در مقابل خداوند می‌داند. برداشت او از حقوق ذاتی و طبیعی نیز برداشتی خاص است چرا که آنها نیز منوط به پذیرش مسئولیتند. شرطی که ذاتی و طبیعی بودن این حقوق را زیر سؤال می‌برد. در واقع نصر در اینجا گرفتار نوعی تناقض شده است. حقوق ذاتی و طبیعی که نه به ذات مشترک انسان‌ها که به عمل شخصی هر یک از آنها باز می‌گردد. توجیه او نیز برای این مقابله آن است که ما خود را به وجود نیاورده‌ایم، این خداست که آفریننده است و تنها به بندگانی این حقوق را اعطا می‌کند که تکالیف خود را در مقابل خداوند انجام داده باشند. نصر سپس وجود این حقوق را در اسلام می‌پذیرد و از این راه هم اعتباری افزون‌تری به اسلام مورد انتقاد غربیان می‌بخشد و هم پشتوانه‌ای از ماوراءالطبیعه برای حقوق بشر ایجاد می‌کند، این تکالیف تنها در مقابل خداوند نیست، «هر مسلمانی وظایفی در قبال خداوند دارد و وظایفی نیز در قبال خودش، خانواده‌اش، جامعه بلاواسطه‌اش، جامعه وسیع‌تری که النهایه شامل امت اسلامی می‌شود و فراتر از آن در قبال کل بشریت و باز هم فراتر از آن در قبال کل نظام مخلوق».

(همان: ۵۸) بنابراین هر فرد تکالیف بسیار بر دوش دارد و برای برخورداری از همه حقوق خویش باید به وظایف خود در قبال این سلسله مراتب گوناگون عمل کند.

دوم اینکه؛ نصر معتقد به «میثاقی پیش گفته» میان انسان و خداست که در آن تکالیف آدمی مشخص شده است. در این میثاق حقی مشخص نشده است چرا که انسان هیچ حقی از آن خود ندارد و تنها اگر ادای وظیفه کند خداوند از سر لطف و فضل خود حقوقی به وی اعطا خواهد کرد. حال این تکالیف شامل اقرار به وحدانیت خداوند، انجام اعمال عبادی و عمل کردن به مسئولیت‌های خلیفه الهی بر روی زمین است. (همان: ۸۵)، بدیهی است که با چنین تکالیفی، برخورداری از حقوق بشر در گرو اعتقادات دینی هر فرد قرار می‌گیرد که این امر کاملاً با منشور جهانی حقوق بشر در تضاد است. سیدفاطمی با این نظر مخالف است و معتقد است نمی‌توان مبنای ذیحق بودن کسی را بر ادای تکلیف او استوار کرد، او مبنای حق را حیثیت انسانی و انسانیت انسان می‌داند از دید او مبنای تکلیف نیز همین است. (پویا، ۱۳۸۷: ۶۸)

۲-۵. نقد سنت‌گرایانه

سیدحسین نصر در ایران و جهان به عنوان شاخص‌ترین نماینده افکار سنت‌گرایانه شناخته شده است. در دیدگاه او سنت به معنای حقایق دارای خاستگاه قدسی و منشأ وحیانی است با تفاوت‌های ظریفی که در سنت‌های گوناگونی درباره آن هست. (جهانگلو، ۱۳۸۶: ۲۵۹)، سنت‌های گوناگون در بردارنده دو عامل هستند: نخست؛ سرچشمه و ریشه آنها که از قلمرویی معنوی و از حقیقتی غایی است که از رهگذر اشراق بودا، نزول اوتارهای آیین هندو و وحی در ادیان توحیدی به بشر رسیده است. عامل دوم؛ پیوستگی سنت است، بدین معنا که حفظ و پایداری اش مستلزم انتقال است، نصر سنگ‌بنای این انتقال را در چارچوب تمدن خاص که همان وحی یا الهام اولیه است می‌بیند و این چنین سنت را به دین‌گره می‌زند. سنت‌های مورد نظر او دارای منشأ مابعدالطبیعه هستند که همه شئون زندگی را در بر می‌گیرد، تمدن سنتی امور مقدس و امور دنیوی را به یکسان شامل می‌شود و آن را چه ما سکولار می‌نامیم بیرون از نظارت امور مقدس نیست و مقوله سکولار کاربرد حقیقی ندارد (همان: ۲۶۱)، این دیدگاه او تا بدان جا پیش می‌رود که سنت همواره سنت مقدس است و هیچ سنتی ساخته دست بشر نیست. نصر سنت و امر قدسی را از

یکدیگر جدایی ناپذیر می‌داند. سنت انتقال دهنده امر قدسی است و امر قدسی با امور دنیوی مخالف است. (همان، ۲۹۰)

از دیدگاه نصر سنت‌های دینی و معنوی در دوره جدید شاهد دست‌اندازهای تجدد به قلمرو خویش بوده‌اند. مؤلفه‌های تجدد همچون فردگرایی، انسان‌محوری، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی همه در تقابل با سنت‌های گذشته قرار گرفته‌اند و اعتقاد و عمل به آنها را کم‌رنگ کرده‌اند. نصر این آثار را بیش از هر کجا در سنت‌های مسیحی و غربی می‌بیند اما سنت‌های غیر غربی ابزاری بهتر برای پاسخگویی به چالش‌های جدید در اختیار دارند چرا که این سنت‌های فکری بهتر حفظ شده است. (همان: ۲۵۵) نصر حتی بر این باور است که غرب هم برای احیای سنت‌های فکری و معنوی خود چاره‌ای جز یاری جستن از سنت‌های هنوز سرزنده شرقی ندارد. او وظیفه متفکران سنت‌های معنوی و دینی را در این نمی‌داند که مدرنیسم را بشناسند و سنت‌های خود را با آن سازگار کنند بلکه او نخستین گام را نقد مدرنیسم بر می‌شمارد «من مدافع این اصل هستم که این مائیم که باید زمانه را سنت‌های مقدس سازگار کنیم». (همان ۳۰۳)

۳-۵. نقد اجتماعی

الف) برابری: تصویری که سیدحسن نصر از مفهوم برابری دارد تصور ویژه است. او نیز مانند سنت‌گرایانی چون برک معتقد به نظم طبیعی در جهان است که بر پایه گونه‌گونی همه پدیده‌ها استوار شده است. نقد او بر برابری دوران مدرن بر آیه‌ای از قرآن استوار است «در قرآن می‌خوانیم خداوند ما را همچون اقوامی گوناگون با خلق و خو و ادیان متفاوت آفرید... این واقعیت که ادیان و فرهنگ‌های گوناگون، جوامع گوناگون و نژادهای بشری گوناگونی وجود دارد... همه و همه از برکات الهی است و واقعیتی مثبت نه منفی است که به هر بهایی باید آن را حفظ کرد. (جهاننگلو، ۱۳۸۶: ۳۱۴) نصر برای نقد این مفهوم از دو مثال بهره می‌گیرد: «چگونه شما دوست داشتید باغی داشته باشید که سرتاسر آن از یک نوع گل - صرف نظر از اینکه آن گل تا چه حد زیباست - پوشیده باشد. چه بر سر مردمان فقیر می‌آمد اگر در روستاهای جاوه و سوماترا نیز مردم همان کاری را می‌کردند که اهالی نیویورک می‌کنند و مانند آنها می‌اندیشیدند». (همان: ۳۱۳)، بدین ترتیب طرز

تلقی نصر از مفهوم برابری مبتنی بر گونه‌ای همسان‌سازی است. او برابری را در برداشتن تفاوت‌ها و گونه‌گونی‌ها و یکسان کردن تمام آدمیان می‌داند. بدیهی است چنین کاری نه شدنی است و نه مطلوب. در واقع نصر در این برداشت خود کمی به خطا رفته است. آنچه که از مفهوم برابری از منشور جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد برمی‌آید، ماهیتی کاملاً متفاوت دارد. ماده اول اعلامیه حقوق بشر اصل برابری را برای تمامی افراد به رسمیت می‌شناسد: «تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند». ماده دوم اعلامیه مبتنی بر اصل رهایی از تبعیض است. اصلی که تفاوت‌های انسان‌ها را به رسمیت می‌شناسد اما بر آن است که این تفاوت‌ها نباید منشأ تبعیض در برخورداری از حقوق و آزادی‌ها باشد. در واقع آنچه که نصر می‌گوید در اسناد حقوق بشر نیز آمده است. هر دو بر پذیرش تفاوت‌ها میان آدمیان تکیه دارند. اسناد به درستی اعلام می‌دارند که بنا بر اصل برابری میان انسانها این تفاوت‌ها نباید منشأ تبعیض باشد اما نصر کمی در تفکیک این مفاهیم با ابهام روبه‌روست و از این‌روست که به جای محکوم کردن اعمال تبعیض، برابری را زیر سؤال می‌برد.

ب) فردگرایی: فردگرایی از مفاهیمی است که از دیدگاه نصر به شدت مورد انتقاد است. او فردگرایی را از مؤلفه‌های تجدد می‌داند که از دوره نوزایی آغاز شده است و پس از آن بسیاری از کسان با مطالعه دیدگاه‌های سیاسی یونانی کوشیده‌اند تا مفاهیم انسان‌گرایی و فردگرایی را تقویت کنند. در تحلیل این مفهوم است که او اساس مدرنیسم را استوار بر اشتباهی در فهم کیستی انسان می‌داند. نصر بر این باور است که با جایگزینی عقل بشری به جای عقل الهی، من فردی جای خود برتر نشسته است. مدرنیسم جایگزینی فرمانروایی انسان به جای ملکوت خداوند و بنابراین توجه ویژه به فرد و فردگرایی و توانایی‌های گوناگون انسانی از جمله عقل و حواس را به همراه داشته است (همان: ۲۹۸). او آغازگر این راه را دکارت می‌داند که گسستگی میان تجدد و فلسفه سنتی ایجاد کرده است. او «برآیند تحولات چندین قرن گذشته غرب را در از جاکن شدگی و دورافتادگی فرد از اصل خویش به این معنا که فرد در جامعه غربی هم از سنت‌های مذهبی خود و هم از سنت‌های خانوادگی و اجتماعی خود کنده شده است» می‌بیند (نصر، ۱۳۸۴: ۲۹۵). نصر در بخشی از کتاب «جوان مسلمان و دنیای متجدد»، لیست مفصلی از نتایج مدرنیته را

ارائه می‌دهد: ذره‌ای تر شدن جامعه، فرو ریختن بسیاری از قیود سنتی اجتماعی، سست شدن تعلقات خانوادگی، از بین رفتن معنای سنت ازدواج (میان دو جنس مخالف)، از دست رفتن روابط معنادار عاطفی، انزوایی و هیچ‌انگاری و بروز عدم تعادل و خشونت. او سپس می‌افزاید: «مهم‌ترین نیروی نهفته در پس اینچنین تحولات و تبدلات ناگهانی و نامالایمی در نظم اجتماعی دنیای متجدد که تا بخواهید در باره طرح و انگاره آنها مطالعه کنید تغییر یافته است، همان چیزی است که به فردگرایی یا حقوق فرد مرسوم شده است» (همان: ۲۹۱-۲۹۰)، او فردگرایی را نشأت گرفته از فکر اومانیزم دوران رنسانس می‌داند که در آن حق فرد اصیل و اولی و به تعبیری برتر از حقوق خداوند و یا حتی مقدم بر حقوق جامعه است.

برداشت نصر از انسان برداشتی کاملاً الهیاتی است. از نظر او «دین مجموعه‌ای مقدس یعنی امت را می‌آفریند که فرد عضو آن است» (جهاننگلو، ۱۳۸۶: ۲۹۸). حقوق خدا بالاتر از همه حقوق است و در کشاکش میان اصالت فرد و اصالت جامعه حقوق برتر با جامعه است، جامعه‌ای که در حاله‌ای از تقدس قرار دارد و اینچنین خواسته‌ها و آرمان‌های جمعی، بر آرمان‌ها و آرزوهای فردی غلبه می‌یابد و از این رهگذر هر فرد در مقابل جامعه خویش صاحب تکالیف و مسئولیت می‌شود.

۴-۵. نقد سیاسی

الف) آزادی: اعتقاد نصر به آزادی بر اساس تصویری است که او از انسان دارد، تصویری که به دست آمده از دین است. نصر انسان را خلیفه خداوند بر روی زمین و در عین حال عبد خداوند می‌داند؛ «انسان در مقام عبد خداوند باید مطیع خواست و مشیت او باشد و باید بی‌چون و چرا یکسره بر مشیت و اراده خداوند گردن بنهد و برای زندگی خویش و نحوه تحقق بخشیدن به خواست و مشیت او در نظم مخلوق از او هدایت و دستور بگیرد». (نصر، ۱۳۸۴: ۵۶) از دیدگاه او اسلام، انسان را دارای عقل و صاحب اراده می‌داند اما اراده انسان به واسطه هبوط بیشتر تابع اهواء خود شده است و از مسیر اصلی منحرف شده است. بنابراین خداوند قواعد و احکام دین را نازل کرده است تا اهواء انسان را مهار کند و وحدانیت خداوند را تصدیق کند. نصر در باب آنچه که مکاتب اسلامی درباره آزادی و اختیار انسان و با جبر و مقهوریت سرنوشت بحث

کرده‌اند معتقد است که منبع وحی بارها و بارها بر مختار بودن انسان تأکید کرده است. بنابراین نصر انسان را صاحب اراده می‌داند اما آزادی او دارای محدوده‌ای است که در احکام و قواعد دینی مشخص شده است. انسان برای بر خور داری از این آزادی صاحب مسئولیت‌هایی است. در صورتی که انسان به وظایف خود عمل کند، از این آزادی برخوردار خواهد بود. نصر دنیای مدرن را گرفتار تناقضی آشکار می‌بیند: «انسان‌های مدرن از سویی همواره دم از آزادی، مردم سالاری و اینگونه امور می‌زنند و می‌گویند آینده را ما رقم می‌زنیم و از دیگر سو مدرنیست‌ها بر این نکته پای می‌فشارند که ما مجبوریم هر چیزی را بر اساس زمانه تغییر دهیم و موافق جریان رودخانه شنا کنیم». (جهانبگلو، ۱۳۸۶: ۳۰۳) او انسان‌های امروزی را همچون اسبی می‌داند که بر آنها لجام زده‌اند تا آنها را برخلاف اراده خود به پیش برند.

ب) دموکراسی: اعتقادات دینی نصر بر افکار سیاسی او از جمله ایده او درباره دموکراسی نیز حاکم است. نصر قدرت را النهایه متعلق به خداوند می‌داند. در دیدگاه او قدرت دینی و سیاسی با یکدیگر گره می‌خورد و از این روست که هم پیامبر دارای قدرت سیاسی است و هم پادشاه، حاکم دینی مردم محسوب می‌شود. او معتقد است که در میان مسیحیان قدرت سیاسی نیز از خداوند ناشی می‌شد اما حادثه مهمی در تاریخ به وقوع پیوست و آن عبارت از «انتقال تدریجی قدرت سیاسی غایی از خداوند به مردم» بود. (نصر، ۱۳۸۴: ۲۸۲) او جریان جدی‌تر این انتقال را در منشور ماگناکارتای انگلیس می‌داند که حقوق معینی را از پادشاه به مردم انتقال داد و حکومت از تئوکراسی یا حکومت الهی تبدیل به دموکراسی یا حکومت مردم شد. نصر می‌پذیرد که دموکراسی امروزه مقبولیتی عام و جهانی دارد و مطلوب همه مردم است. او نیز خود به طور کلی آن را می‌پذیرد اما انتقادات زیادی بر آن وارد می‌کند و مهم‌ترین نظر او در این باره به اشکال متعدد دموکراسی باز می‌گردد. او می‌گوید اگر دموکراسی به معنای حکومت مردم است، پس ما یک نوع دموکراسی نداریم و بنابر ترتیبات نهادی هر جامعه این شکل ممکن است متفاوت باشد. بنابر باور او، در اسلام نیز دموکراسی وجود دارد، نوع خاصی از آن که با اشکال آن در غرب متفاوت است. چرا که مشارکت مردم از طرق و مجاری اسلامی صورت می‌گیرد که این طرق با روش‌های غربی همانند نیست اما به بهترین صورت مشارکت مردمی و گروه‌های گوناگون اجتماعی را در جریان‌ات اعمال سلطه سیاسی به نحوی قاطع تأمین کرده است. تلاش او از این پس برای موجه ساختن دموکراسی اسلامی و پر خطا دانستن دموکراسی غربی است «در

غرب اغلب می‌توان بر آمیختن دموکراسی را با اندیشه‌های نیرومند ناسیونالیستی، هویت دینی و حتی پیوندهای قومی دید تا آنجا که هرگاه هرکدام از این عناصر در معرض تهدید و مخاطره قرار گیرد عکس‌العمل‌های خشونت‌باری در جامعه بروز می‌کند که همچنان دعوی دموکراتیک بودن را دارد» (همان: ۲۸۵)، همچنین توأم شدن فکر دموکراسی با ناسیونالیسم غرب موجب شده که مفهوم ملت، که مستلزم تابعیت کامل شهروندان بوده و مفهوم دین مدنی به جای دین و حیانی را ایجاد کرده و اصلاً به جای دین تکیه زده است، تبدیل به مفهومی مطلق و بی‌چون و چرا تبدیل شود.

در بعد دیگر انتقادات نصر دموکراسی با اقتصاد گره می‌خورد: «دموکراسی در پی ایجاد یک نظم جهانی است که در آن تفوق و غلبه دشته باشد و از طریق آن عملاً اهداف اقتصادی ملت‌های قدرتمند دارای دموکراسی نیز تأمین گردد». (همان: ۲۸۷) نصر معتقد است که غرب برای مبارزه با مخالفانش دموکراسی را با سرمایه‌داری به عنوان یک ایدئولوژی خاص توأم ساخته و برای حفظ و اشاعه دموکراسی با همان شور و شدت صلیبانه‌ای که مسیحیان در جنگ با مسلمین داشتند، مبارزه می‌کند. اگرچه نصر بر این باور است که دموکراسی در هر جامعه بنا بر جامعه و ترتیبات نهادی فرهنگ و سنت‌ها متفاوت است اما در آراء او دموکراسی اسلامی بسیار بهتر از انواع غربی آن است، چرا که در این نوع قدرت در نهایت همچنان متعلق به خداوند است و از دیگر سو طرقی مطمئن برای مشارکت مردم پیش بینی شده است.

۶. مقایسه دو دیدگاه

باید گفت؛ انتقاداتی که برک بر حقوق بشر وارد می‌کند، اگرچه سخت‌کوبنده است اما در پی نفی حقوق بشر نیست. او این حقوق و نیاز به آنها را نفی نمی‌کند. آنچه او بر آن می‌تازد حقوقی است که با انقلابی خشونت‌بار و خونین پیوند خورده است. حقوقی که ارمغان آور ویرانی و سرکوب سنت‌ها و نهادهای ارزشمند کهن است. او حقوق بشری را که یکباره طومار همه سرمشق‌های عهد باستان، همه پیشینه‌ها، همه منشورها و همه قوانین پارلمان را درنوردیده است رد می‌کند. حقوقی که از دیدگاه او هیچ تعدیل و سازشی را نمی‌پذیرد. برک خود اذعان می‌کند که مسئله بر سر راه و روش و به کار بردن حقوق است. برک می‌گوید: «من به هیچ وجه منکر حقوق آدمیان نیستم زیرا قلبم قدرت انکار حقوق واقعی آدمیان را در عمل از من

سلب می‌کند. هنگامی که حق طلبی‌های کاذب آنان را رد می‌کنم، مقصودم آن نیست که منکر حقوق واقعی آنها شوم. (Burke, 2003:103) جونز معتقد است که: «اختلاف اساسی برک با انقلابیون چندان بر سر هدف‌ها نبود بلکه بیشتر بر سر راه‌ها بود. نظرگاه حقیقی برک بر ضد انقلاب بدین ترتیب بود که با وجود هدف‌های بسیار اصیل آن، واژگون ساختن خشونت‌بار نهادهای موجود و سنت‌های دیرین به وسیله گروهی آرمان‌گرای خیال‌پرست که فاقد هرگونه تجربه سیاسی بودند، نمی‌توانست حاصلی جز فاجعه و مصیبت در پی داشته باشد... این آزادی نبود که برک با آن مخالفت می‌ورزید بلکه مخالفت او با کوششی بود که در راه حصول آزادی صورت می‌گرفت، بدون آنکه به چگونگی نهادهایی که از طریق آنها این آزادی محقق می‌گردد یا هدف‌های گوناگون دیگر که به نوبه خود مورد درخواست بودند، توجهی مبذول گردد. (جونز، ۱۳۸۳: ۴۳۸)

آنچه بدیهی است آن است که میان حقوق اعلام شده در منشور جهانی حقوق بشر و حقوق بشر مورد نظر برک تفاوت بسیار وجود دارد. اعتقاد برک به حقوق بشر را باید در سایه سنت‌گرایی او توجیه و تفسیر کرد. او به اندازه هر یک از پیش‌تازان و مدافعان انقلاب شعور عالی اخلاقی و احساسات راستین عدالت‌خواهی داشت و از زور عمیقاً متنفر بود اما می‌کوشید تا در عملی ساختن اندیشه‌های خود راه افراط و تفریط را نپیماید، هر چند گاه از این دو خطا مصون نمانده است. (همان: ۴۷۹) او حقوق بشر را انکار نمی‌کند اما حقوق بشر او در قالب اصول اعتقادی او رنگ و بو می‌گیرد. از این رو برک منکر حقوق بشر نیست، منتقد حقوق بشر است. انتقاداتی که گاه بر حق است و گاه بر خطا. باید خاطر نشان کرد که انتقادات برک بر انقلاب فرانسه و حقوق بشر آغازگر راهی بود که در نهایت بر غنا و استواری حقوق بشر افزود.

از سویی دیگر در خصوص اندیشه‌های نصر، می‌توان به این نتیجه رسید که؛ حقوق بشری که نصر می‌پذیرد و مطلوب می‌شمارد، نظام حقوق بشر به معنای مجموعه حقوق مدنی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که در منشور حقوق بشر مورد شناسایی قرار گرفته نیست. او از حقوق بشر مفهوم خاصی در ذهن دارد که شالوده و اساس دینی و سنتی دارد. در نظام او حق، انسان، جهان و جامعه همه دارای مفاهیم سنتی هستند و هر انسانی با واجد شرایط شدن شرایطی از حقوق بشر برخوردار می‌گردد. برای مثال در دیدگاه او کسانی که به خدا ایمان ندارند هیچ حقی ندارند چرا که به تکلیف خود در برابر خداوند که اقرار به وحدانیت او و پایبندی به احکام

شریعت است، عمل نکرده‌اند. در ذهنیت خاص نصر از حقوق بشر، اعتقادات مذهبی نقش محوری و اساسی را ایفا می‌کند. حال آنکه بنابر منشور جهانی حقوق بشر: «هرکس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب برخوردار باشد».^۱ از این رو در حقوق بشر مبتنی بر دین او، برخی مبانی حقوق بشر جهانی غیرقابل قبول خواهد بود. از طرفی، با این گفته او که حقوق بشر در اسلام وجود دارد باز می‌توان به این نتیجه رسید که میان حقوق بشر مورد نظر او و نظام حقوق بشر بین‌المللی همسانی وجود ندارد و حتی تفاوت بسیار است.

بنابراین، نصر حقوق بشر را انکار نمی‌کند، بلکه مفهوم خاصی از حقوق بشر را که با دیدگاه‌های سنتی و اعتقادات دینی اش هماهنگ است را می‌پذیرد. حقوق بشر او در مبانی و محتوا با حقوق بشر جهانی تفاوت‌های اساسی دارد به گونه‌ای که نمی‌توان یکی را برگرفته از دیگری دانست. از دیگر سو، انتقاداتی که او بر مبانی حقوق بشر جهانی همچون مفهوم حق مدرن، برابری، آزادی و فردگرایی وارد می‌کند آنچنان اساسی و تند است که کلیت آن را زیر سؤال می‌برد، هر چند صریحاً بر این نکته اذعان نمی‌کند. این نکته باز قابل یادآوری است که نصر هیچگاه به تفصیل و به طور خاص از حقوق بشر سخن نگفته است، آنچه در اینجا مورد ارزیابی قرار گرفت، سخنان پراکنده وی درباره حقوق بشر و انتقادات او به مبانی مدرنیه بود.

نتیجه‌گیری

سنت‌گرایی، جنبشی ضد مدرن و نگاهی نقاد بود که با دغدغه حفظ سنت‌ها و سودای بازگشت به جهان سنتی از دل مدرنیته سر برآورد و پایه‌پای تحولات آن دامنه نقد خود را وسعت بخشید. حقوق بشر به عنوان یکی از دستاوردهای دنیای مدرن از دید نقادگر سنت‌گرایان مصون نماند و مورد انتقادات جدی قرار گرفت. با بررسی افکار و اندیشه‌های برک و نصر باید گفت؛ اگرچه نصر مانند برک نقدی سنت‌گرایانه را به حقوق بشر وارد می‌کند اما دیدگاه وی متفاوت است. تأکید نصر بیش از هر چیزی بر سنت‌های دینی است، سنت او نه سنتی تاریخی و اجتماعی که سنتی وحیانی و الهی است. در مقابل، سنت‌های مورد نظر برک سنت‌هایی است که اگرچه ریشه آسمانی دارد اما محصول یک تکامل تاریخی است. بر همین اساس نقد سنت‌گرایانه نصر،

۱. ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر.

به دین‌گریزی دنیای مدرن بازمی‌گردد و عدم توجه به جایگاه خدا و جایگاه دین در اسناد حقوق بشری. اما در اندیشه‌های برک، عدم توجه به تجربه‌های گذشتگان و پشت پا زدن به سنت‌های تاریخی است که مورد نقد است. به طور کلی این تفاوت دیدگاه‌ها شامل:

- تفاوت در روش نقد: روش آنها در نقد حقوق بشر متفاوت است

آزادی: آزادی از نگاه برک، نگاهی فلسفی است. واقعیت این است که آزادی از دید وی پذیرفته شده است و تنها قیود و محدودیت‌های آن است که مورد بحث است. این در حالی است که نگاه نصر به آزادی، نگاهی تتولوژیک است. فهم وی از آزادی با اندک تفاوت‌هایی بر اساس قرائت‌های خاصی است که از اسلام صورت می‌گیرد. در این تفسیر غالب انسان موجودی دو بعدی است که می‌تواند برتر از فرشتگان و یا پست‌تر از حیوان شود. با چنین نگاهی، نقد اساسی سنت‌گرایان مسلمانی چون نصر، به آزادی مورد نظر در منشور جهانی حقوق بشر این است که بی‌توجه به احکام و دستورات خداوند وضع شده است و دایره‌ای بسیار وسیع از آزادی را در نظر گرفته است.

دموکراسی: در نقد برک دموکراسی اساس این نوع حکومت زیر سؤال است. وی نسبت به حکومت «توده مردم» نظر خوشبینانه‌ای ندارد و اقلیتی را در مقابل این اکثریت معرفی می‌کند. بنابراین نگاه وی به دموکراسی را باید نگاهی الهیاتی ارزیابی کرد.

برابری: برک معتقد به نوعی نظم طبیعی موجود است که در آن هر چیزی جایگاهی تثبیت شده دارد. نقد وی به ایده برابری این است که کوششی است در جهت از بین بردن تفاوت‌ها که خود به برهم زدن این نظم موجود خواهد انجامید. در اندیشه نصر، این مفهوم به معنای یکسان نمودن افراد و برداشتن تفاوت‌های ذاتی و عرضی گرفته شده است.

- تفاوت در درک مفهوم حقوق بشر: به نظر می‌رسد برک و نصر درک متفاوتی از حقوق بشر دارند. حقوق بشری که در افکار برک مورد توجه است، مفهومی است که با انقلاب فرانسه پدیدار شد و در واقع نقطه سرآغاز حقوق بشر در نظام بین‌المللی است. اما در دید نصر، حقوق بشر در نظام بین‌المللی را «حقوق بشر غربی» می‌خوانند. همین عنوان حکایت‌گر برداشتی است که از حقوق بشر دارند. از دید آنها حقوق بشر، حقوقی است که کشورهای غربی واضح آن بوده‌اند. از این‌رو تنها منافع آنها لحاظ شده است و سنت‌ها و ارزش‌های مردمان شرقی در آن مورد توجه قرار نگرفته است. از این‌رو نمی‌تواند

حقوقی جهانی باشد. نصر بر این باور است که کشورهای قدرتمند در پس مفهوم حقوق بشر به دنبال منافع خویش و اعمال سلطه بر دیگر کشورها هستند.

- تفاوت در نوع نگاه: نصر به عنوان یک سنت‌گرای ایرانی مسلمان، نگاهی تئولوژیک و الهیاتی به حقوق بشر دارد و آن را با ملاک اسلام می‌سنجد. بنابراین وجود قرائت‌های متفاوت از اسلام، ممکن نتایج متفاوتی از رابطه میان حقوق بشر و اسلام حاصل شود. البته در عقاید نصر، محوریت با عقاید دینی است و در نظریات خود از حد خاصی فراتر نمی‌رود و در تناقضاتی که ممکن است میان اسلام و حقوق بشر وجود داشته باشد، معمولاً تناقضات به نفع دین حل می‌شود. در مقابل نگاه برک را باید نگاهی فرادینی ارزیابی کرد. درست است که دین در اندیشه‌های وی دارای جایگاه خاصی است اما این نگاه وی در نقد حقوق بشر، نگاه غالبی نیست و نگاه وی یک نگاه فلسفی است.

- تفاوت در انتقاد و انکار: نقد برک به رغم جدی بودن و همه جانبه بودن، ره به سوی انکار نمی‌برد. نقد وی بیش از هر چیز به انقلاب فرانسه است و نمی‌توان حقوق بشر صرف را در اندیشه‌های وی با انکار روبه‌رو دید. این در حالی است که نصر با وجود همه تلاشی که برای اثبات اعتقاد خود به حقوق بشر می‌کند به تکذیب این حقوق می‌انجامد. اگرچه ادعای حقوق بشر اسلامی را دارد اما حقوق بشر مدرن در افکار وی با انکار روبه‌روست.

به رغم تفاوت‌های اساسی، شباهت‌هایی میان نقد آنان وجود دارد. نخست اینکه؛ نقد آنها نقد جزئی نیست و هر دو می‌کوشند تا تمام ابعاد حقوق بشر را مورد نقد قرار دهند و نقادی آنها واکنشی است. موضع برک به حقوق بشری است که در فرانسه همراه با انقلابی خشونت‌بار ظهور یافته است. نصر نیز کوشیده است تا دنیای غرب و دستاوردهایی چون حقوق بشر را مورد نقد قرار دهد. شباهت دیگر این است که در دیدگاه هر دو نفر، سنت دارای جایگاه اساسی است. نصر، سنت‌های دینی را محور قرار می‌دهد و برک، سنت‌های فرادینی که گذشت زمان بر غنا و اعتبار آن افزوده است. از مهم‌ترین انتقادات هر دو نفر، بی‌توجهی حقوق بشر به سنت‌ها و ارزش‌های دیرین است و همین بی‌توجهی عاملی بر بی‌اعتباری و یا کاستی آن می‌شود.

اما باید خاطر نشان ساخت که این سودمندی در گرو داشتن نگاهی روشن و خالی از تعصب نسبت به سنت‌هاست. سنت‌ها می‌توانند تکیه‌گاهی برای بشر باشد، به شرط آنکه تبدیل به زنجیر محدودیت‌ها نگردد. آنچه قابل توجه است این نکته است که حقوق بشر پدیده‌ای ثابت و ایستا

نیست بلکه مفهومی رو به تکامل است. انتقادات همواره عاملی برای رشد و اصلاح بوده‌اند و در عرصه حقوق بشر، این امر به تحکیم مبانی آن و پیدایش نسل‌های جدید حقوق بشر که حاکی از پویایی آن است، انجامیده است.

منابع

۱. آبادیان، حسین (۱۳۸۴). «محافظه‌کاری در عصر مشروطه»، روزنامه همشهری. ۱۰/۲۲/۱۳۸۴.
۲. ابک، حمیدرضا (۱۳۸۴). «سنت‌گرایان با حقوق بشر چه خواهند کرد؟ مبانی نظری حقوق بشر»، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید قم، قم، چاپ اول.
۳. اطهری‌مریان، سیدحسین (۱۳۷۹). «تبادل فرهنگی، سنت، مدرنیته، پست مدرنیته»، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ششم، سال دوم.
۴. اعوانی، غلامرضا (۱۳۸۲). «در معنای سنت، خرد جاویدان»، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی حقوق بشر، مرکز مطالعات حقوق بشر دانشگاه مفید، چاپ اول، قم.
۵. آقایی، بهمن (۱۳۸۴). فرهنگ حقوق بشر، چاپ اول، تهران، انتشارات گنج دانش.
۶. بوشهری، جعفر (۱۳۸۷). حقوق اساسی، جلد اول، تهران: نشر میزان.
۷. پویا، رضوان (۱۳۸۷). «سنت‌گرایی و حقوق بشر؛ مطالعه تطبیقی اندیشه‌های سنت‌گرایان غربی و سنت‌گرایان ایرانی مسلمان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشگاه شهید بهشتی.
۸. پین، توماس (۱۳۷۵). حقوق بشر، ترجمه اسدالله مبشری، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۹. جهانگللو، رامین (۱۳۸۶). در جست‌وجوی امر قدسی، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
۱۰. جونز، و.ت (۱۳۸۳). خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، جلد دوم، تهران: نشر امیرکبیر.
۱۱. حسینی، سیدحسن (۱۳۸۶). معرفت جاویدان، تهران: نشر مهر نیوشا.
۱۲. طالبی، عباسعلی و ابوالحسن شیرازی، حبیب اله (۱۴۰۰). «بررسی تطبیقی وضعیت

- حقوق بشر ایران و عربستان»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره ۱۰، شماره ۴، ۱۳۷۵). «جایگاه بشر در حقوق بین الملل معاصر»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۸.
۱۴. قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۸۱). «نظریات اخلاقی در آیین حقوق»، مجله نامه مفید، شماره ۲۹.
۱۵. کهن، لارنس (۱۳۸۱). از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
۱۶. لگن هوزن، محمد (۱۳۸۹). «چرا سنت گرا نیستیم؟ خرد جاویدن»، مجموعه مقالات همایش نقد تجدد از دیدگاه سنت گرایان معاصر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. محمودی کیا، محمد (۱۴۰۰). «بررسی مقایسه ای تعارضات هنجاری و گفتمانی نظام حقوق بشری اسلامی با نظام حقوق بشر اروپایی»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، دوره ۱۰، شماره ۴.
۱۸. ملکیان، مصطفی (۱۳۸۱). سنت گرایان راهی به رهایی، چاپ دوم، تهران: نشر نگاه معاصر.
۱۹. نصر، سیدحسین (۱۳۸۳). در غربت غربی، ترجمه امیر نصری و مرتضی اسدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات طرح نو.
۲۰. نصر، سیدحسین (۱۳۸۴). جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسدی، چاپ ششم، تهران: انتشارات طرح نو.
۲۱. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۴). حقوق بشر و آزادی های اساسی، چاپ اول، تهران: نشر میزان.
22. Burke, Edmund (2003), *The Reflections of the Revolution in France*. New York: Yale University Press, New Haven and London.
23. Langford, Paul (2004), *Edmund Burke*, Oxford Dicionary of National Biography, Oxford University Press.
24. Nasr, Sayyed Hossein (2004), *The Heart of Islam*, Harper Collins, New York.
25. Reader, Linda (1977), *The Liberalism and Conservatism of E, Burke and F, A, Hayek*, Huamaitas, Vo 1 X, No 1.

26. Cranston, M., 1973, What Are Human Rights? London: the Bodley head.
27. Donnelly, J., (1982), Human Rights and Human Dignity: An Analytical Critique of Non-western Conception of Human Rights, the American political Science Review.
28. Stanford encyclopedia of philosophy (2020), English, Edmund Burke in <http://Plato,Stanford,Edu/entires/burke>.